خطبۂ غدیر

الحمد لله المنعم که درین زمان مسعود و اوان محمود حسب الحکم جناب مستطاب
معلی القاب خداوند نعمت اعلیحضرت امین الحرم نصیر الملة والدین
معین العلماء والمؤمنین ملک الشعراء امیر الدوله سعید الملک دی انریبل
سر راجه محمد امیر حسن خان صاحب جناب خان بهادر ممتاز جنگ کے سی
آئی ای ایف سی یو زائر مشاهد منوره مقدسه حضرات ائمه طاهرین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین والی ریاست عالیه محمودآباد و منوره وغیره

دام اقبالهم العالی

بتصحیح تمام و تنقیح مالا کلام عالیجناب ملکی آداب عمدة العلماء الاعلام
و زبدة الفضلاء العظام مولانا و مقتدانا المولوی میرزا رضا علی صاحب قبله
مجتهد العصر والزمان دامت برکاتهم و زادت افاداتهم

بحسن اهتمام اقل الانام محمد مرزا کاتب این خطبه بتاریخ هجدهم ۱۸
شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۳۰ هجری که عین یوم الغدیر است

طبع شد

الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

درین زمان مسرت وسعادت توامان واوان فرحت وبرکت اقتران

خطبہ غدیریہ

باسلوب مرغوب بعنوان محبوب بتاریخ ہجدہم یوم غدیر ماہ ذیحجۃ الحرام سنہ ۱۳۰۱ھ

طبع شد

بکمال اہتمام واحقر الانام عاصی محمد میرزا عفی اللہ ذنوبہ

بسم الله الرحمن الرحیم

نخست ابتدا کرد سالار دین — بنام خدای جهان آفرین

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الحمد لله الذی علا فی توحده ودنا فی تفرده

ستایش سزا خدا را که — بیکتائی خود گزیده علو — تفرد بود خاصه آن غفور — بهر چیز نزدیک از جمله دور

وجل فی سلطانه — وعظم فی ارکانه — واحاط بکل شیء علما — وقهر جمیع الخلق بقدرته

جلیل ست در حکم دانا خبیر — عظیم ست ذاتش در ارکان منیر — برون نیست چیز ز دانائیش — زبون جمله خلق از توانائیش

مجید لم یزل — محمود لا یزال — باری السموات — وداحی المدحوات

مجیدیکه زائل نشد هیچگاه — حمیدیکه هرگز نگردد تباه — فرازنده آسمانهای پاک — جهان گستراننده سطح خاک

وجبار السموات — قدوس سبوح — رب الملائکة — والروح

سموات مجبور فرمان او — چو گویند غلطان بچوگان او — الهی که قدوس سبوح او — خدای ملک خالق روح او

متفضل علی — من براه — متطول علی — من ادناه

بهر کس که او در وجود — بود با عطا فضل احسان و جود — بر آنانکه باشند نزدیکتر — نهد بیش منت آن داد و کرم

یلحظ کل عین — والعیون لا تراه — کریم — حلیم ذو اناة

نباشد از وی هیچ چیزی نهان — نه بر هیچ چیزی شود او عیان — کریم و حلیمست و پوزش پذیر — کند در جزای گنه کار دیر

وسع کل شیء رحمته — ومن علیهم بنعمته — لا یعجل بانتقامه ولا یبادرهم بما استحقوا من عذابه

رسیده بهر شیئی بسی رحمتش — بود بر همه منت نعمتش — بود هر که زو مستحق عذاب — نه در انتقامش بود زو شتاب

قد فهم السرائر وعلم الضمائر ولم تخف علیه المکنونات ولا اشتبهت علیه الخفیات

بتحقیق باشد علیم و خبیر — ز اسرار دلها ز ما فی الضمیر — بود راز پوشیده نزدش عیان — اگر در بود [illegible] نهان

له الاحاطة بکل شیء والغلبة علی کل شیء والقوة فی کل شیء والقدرة علی کل شیء

بهر چیز واقف سمیع و بصیر — محیط است غالب قوی و قدیر

لا مثله — شیء — وهو منشئ الشیء — حین لا شیء

نماند با وی هیچ شی در نظام — که مخلوق او هست اشیا تمام — کزین بیشتر هیچ شیئی نبود — از و یافته هر شیئی که بینی وجود

دائم قائم — لا اله الا هو — العزیز — الحکیم

بود دائم و قائم و عدل گر — نباشد بجز او خدای دگر — عزیز و حکیمست رب عفو — دگر نیست معبود بر حق جز او

جل عن ان تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر

منزه ز ادراک و انظار ما — وز و نیست پوشیده ابصار ما — بود صاحب لطف رب بصیر — بهر چیز دانا ز هر شیئی خبیر

لا یحیط احد وصفه عن معاینة ولا یجد احد کیف هو من سر وعلانیة الا بما دل عز وجل علی نفسه

نه کس را رسد وصف سیمای او — نه کس یافت پنهان و پیدای او — اگر آن صفتها که پروردگار — ستوده بآن خویش را آشکار

واشهد بانه الله الذی ملا الدهر قدسه

توان یافت در آن صفتها و — جز آن وصف دیگر نباشد — گواهی دهم اوست رب جهان — که پر گشته از یاد او جهان

والذی یغشی الابد نوره والذی ینفذ امره بلا مشاورة مشیر

خدا منزه ز چون و چرا | که نور حق بدو را گرفته فرا | کند آنچه خواهد خدا جهان را | نخواهد مشیری در اجرا آن

وَلَا مَعَهُ مُشِيرٌ فِي تَقْدِيرٍ وَلَا تَفَاوُتَ فِي تَدْبِيرٍ صُدُورِ مَا أَبْدَعَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ

نه محتاج هم کار تقدیر او | نباشد تفاوت بتدبیر او | نمود آنچه ابداع آن و الجلال | نبود پیش و نه بود مثال

وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلَا مَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَلَا تَكَلُّفٍ وَلَا احْتِيَالٍ

ز خلقی که فرمود الله صمد | نه یاری ز کس خواست و نه مدد | ز آن آفرینش برو بد گران | نه در کار بد حیله خود در آن

أَنْشَأَهَا فَكَانَتْ وَبَرَأَهَا فَبَانَتْ فَهُوَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْمُتْقِنُ الصَّنْعَةِ الْحَسَنُ الصَّنِيعَةِ

همان لحظه موجود شد آنچه خواست | پدید آمد آن دم که او کرد راست | جز او صانعی نیست با انتظام | که زیبا و نیکوست صنعش تمام

وَالْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ وَالْأَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ

بود عادل و اکرم لا یجور | که باشد او بازگشت امور

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ

شهادت دهم آنکه رب اوست صمد | چنان کرد کار که سر نهند | تواضع ز خشیت بر قدرتش | همه در خضوع اند از هیبتش

مَالِكُ الْأَمْلَاكِ | وَمُفَلِّكُ الْأَفْلَاكِ

الاملاك

بود مالک ملکها ذات او | فلکها یکی از صنایع او

مُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ

مسخر کند مهر و آفتاب | بدانسان که فرمود در کتاب | شب و روز را حکم آن بی نیاز | کند گاه کوتاه گاهی دراز

قَاصِمُ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَمُهْلِكُ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ

شکست است بر سرکش کز او | تبه حال هر تو نخوت سر از او | نه تجسیم او کس نه همسر از او | که ضدش بود با هم آواز او

أَحَدٌ صَمَدٌ | لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ | وَلَمْ يَكُنْ لَهُ | كُفُوًا أَحَدٌ

منزه از همه است آن ذو الجلال	نبود و نباشد کسی ورا همال	نه خود وارکسی نه او که کس ازو	یگانه هست و بی‌نیاز هست او
ویمضی	بما یشاء	وربٌّ ماجدٌ	الهٌ واحدٌ
که گوئی از آن پیش موجود بود	چنان خواهش او بیاید وجود	در افعال و حکم و صنایع وحید	خدا ایست یکتا و رب مجید
	ویعلم فیحصی	ویرید فیقضی	
کند دانش احصای آن بر کمال	بود آنچه در علم آن ذو الجلال	همانند شود کار صنعت پذیر	اراده کند تا حکیم قدیر
ویدنی ویقصی	ویضحک ویبکی	ویفقر ویغنی	ویمیت ویحیی
به پیش آرد او دور گرداند او	بخنداند او هم بگریاند او	و بد فقر و دارنده گرداند او	بمیراند او زنده گرداند او

ویمنع ویعطی له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر

به دستش بود خیر و قدرت از او است	بود ملک آن و حمد خود او است	ببخشد کسی را که داند روا	کند از بد اندیش منع عطا

ویولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل هو العزیز الغفار مجیب الدعاء

برآرنده حاجت بندگان	عزیز است و آمرزش بیکران	گهی روز در شب گهی شب بروز	درآرد به قدرت تجلی فروز

جزیل العطاء محصی الانفاس ورب الجنة والناس لا یشکل علیه شیء

نه مشکل بر او هیچ دشوار شی	بود خالق انس و جن و پری	نفوس خلایق در احصای او	جزیل است و افر عطایای او

ولا یضجره صراخ المستصرخین ولا یبرمه الحاح الملحین العاصم للصالحین الموفق للمفلحین

به مفلح رساننده مدعا	نگهبان صالح ز هر ناروا	نه تنگ آید از عجز خواهندگان	نه بر وی گران آه نالندگان

ومولی العالمین الذی استحق من کل خلق ان یشکره ویحمده

بگردد به هر حال در هر مقام	که بر حمد و شکرش زبان انام	خدائی که باشد سزاوار آن	خداوند مولای اهل جهان

علی السراء والضراء والشدة والرخاء وأومن به

چه در ناز و نعمت چه در ابتلا | چه هنگام شدت چه وقت رخا | من آورده‌ام ایمان بآن دگر | بآنکه او داد از ایشان خبر

وبملائكته وكتبه ورسله اسمع امره واطيع

ملائک که هستند خاصان او | دگر جمله کتب و رسولان او | از او بشنوم امر فرمان برم | طریق اطاعت بسر بسپرم

وابادر الى كل ما يرضاه فاستسلم لقضائه رغبة في طاعته وخوفا من عقوبته

نمایم بحکمش سر و جان فدا | بهر آنچه مرضیش آرم بجا | رضا بر قضایش نهم بیحجاب | ز رغبت بطاعت ز بیم عقاب

لانه الله الذي لا يؤمن مكره ولا يخاف جوره

از آن رو که هست او خدای جهان | که از مکر او کس نیابد امان | نه بیم است از جور بیداد او | که جز عدل و انصاف ناید از او

اقر له على نفسي بالعبودية واشهد له بالربوبية

مقرم که او را یکی بنده‌ام | بفرمان و حکمش سر افکنده‌ام | گواهی دهم بر خدائی او | بر احسان و بر پروردگاری او

واؤدي ما اوحى الى حذرا من ان لا افعل فتحل بي منه قارعة لا يدفعها عني احد

کنم آنچه او وحی سازد ادا | که ترسم از آن گر نیارم بجا | فرو گیردم قهر او ناگهان | که هرگز نیابد کس از وی امان

وان عظمت حيلته لا اله الا هو لانه قد اعلمني

بود گرچه آنکس بسی چاره‌گر | نبخشد بمن چاره او اثر | نباشد خدا جز آن دیگر | مرا کرد آگاه داد این خبر

اني ان لم ابلغ ما انزل الي فما بلغت رسالته وقد ضمن لي تبارك وتعالى العصمة

که این حکم او گر نسازم ادا | نیاورده باشم رسالت بجا | بتبلیغ آن خالق داورا | شد از شر حساد ضامن مرا

وهو الله الكافي الكريم فاوحى الي | بسم الله الرحمن الرحيم

ندارم کنون باک از هیچکس | که حفظ خدا گرد هستم بس | نمایم کنون وحی او را بیان | نخست آورم نام او بر زبان

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك

چنین وحی کرد آن اله قدیر | بمن کی رسول بشیر نذیر | بابست رسانی انچه از رب تو | شد از بهر تبلیغ نازل بتو

وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

که این حکم را گر نسازی ادا | نیاورده بار رسالت بجا | میندیش از کس که دارد نگاه | خدایت ز شر کسان در پناه

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِیْ تَبْلِیْغِ مَا اَنْزَلَهٗ اِلَیَّ وَاَنَا مُبَیِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ هٰذِهِ الْاٰیَةِ

بدانید ای معشر مسلمین | بمن انچه فرموده حق مبین | نگشتم مقصر ز تبلیغ آن | بگویم باعث آیه را همیان

اِنَّ جَبْرَئِیْلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ هَبَطَ اِلَیَّ مَرَّاتٍ ثَلَاثًا یَاْمُرُنِیْ مِنْ عِنْدِ رَبِّیْ

بدانید کز نزد رب جلیل | بیامد سه نوبت برم جبرئیل | بهر بار فرمان پروردگار | بدینگونه بر من نمود آشکار

اَنْ اَقُوْمَ فِیْ هٰذَا الْمَشْهَدِ فَاُعْلِمَ كُلَّ اَبْیَضَ وَاَسْوَدَ اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِیْ طَالِبٍ

که ای قوم من در میان شما | بایستم بدینسان بحکم خدا | بداند چه ابیض چه اسود تمام | نماییم خلیفه وصی و امام

اَخِیْ وَوَصِیِّیْ وَخَلِیْفَتِیْ وَالْاِمَامُ مِنْ بَعْدِی الَّذِیْ مَحَلُّهٗ مِنِّیْ مَحَلُّ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی

علی را که هست او برادر مرا | پس از من شما را بود رهنما | که دارم من او را چنین معتبر | که هارون بد از بهر موسی به پیش

اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ وَهُوَ وَلِیُّكُمْ بَعْدَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ

مگر آنکه نبود پس از من نبی | دگر آنچه باید بود با علی | شما راست او رهبر و مقتدا | ز بعد خدا و رسول خدا

وَقَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی عَلَیَّ بِذٰلِكَ اٰیَةً مِنْ كِتَابِهٖ اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ

که در شان او گفته حق در کتاب | چنین کرد با اهل امت خطاب | که نیست جز او نباشد دگر | که باشد ولی شما منحصر

وَرَسُوْلُهٗ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ

همین در خدا و رسول خدا | و زان جماعت یقین بدا | که بهر خدا در رکوع صلوة | نمایند ایتا بسائل زکوة

وَعَلِیُّ ابْنُ اَبِیْطَالِبٍ اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّكٰوةَ وَهُوَ رَاكِعٌ یُرِیْدُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِیْ كُلِّ حَالٍ فَسَاَلْتُ جَبْرَئِیْلَ اَنْ یَسْتَعْفِیَ

علی در رکوع صدقه این عطا　نموده است بهر رضای خدا　بگفتم بجبریل من پاک صاف　که خواهم از این امر باشم معاف

عن تبلیغ ذلک الیکم ایها الناس لعلمی بقلّة المتقین وکثرة المنافقین وادغال الآثمین

از آن رو که من علم دارم برین　که در قول من جملگی متقین　کم اند و منافق بود بیشتر　دغا پیشه و مفسد و کینه ور

وختل المستهزئین بالاسلام

نمایند تقصیر از اهل ایمان　برای دغا دادن دیگران　که بر قول ایشان کنند اعتماد　بورزند زان اعتماد انقیاد

الذین وصفهم الله فی کتابه بانهم یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم

که از حال ایشان حکیم علیم　خبر میدهد در کتاب کریم　که آنانکه دارند در رو زبان　ز چیزی که در دل ندارند از آن

ویحسبونه هیّناً وهو عند الله عظیم وکثرة اذاهم لی حتی سمّونی اذناً　ویحسبونه

شمارند نزد خود این شیوه را　بسی سهل و آسان نزد خدا　بود آن گناهی بغایت کلان　که دانند وقت مکافات آن

رسانند اذیت بمن بیشمار　نه یکبار گر بشمرم چند بار　بجائی رسانند از رشک کار　که کردند نامم اذن آشکار

وزعموا انّی کذلک لکثرة ملازمته ایّای

نمودند در حق من این گمان　که من میکنم گفتهٔ دیگران　سبب آنکه با من پسر عم من　نشستی بروز و بشب چون بمن

واقبالی علیه حتی انزل الله عز وجل فی ذلک

مرا همچو با او بود مهر تمام　که یعنی بفرمان او میبرم　که بیحکم حق بر نشیند آن گام　باو بنشیند پیشد همه هم کلام

بمن آنچه گوید همان میکنم　ز بس یافت این گفتگو شهرها　از آنهم اذن قوم کردند نام　فرستاد آیت خداوندگار

ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن

که هستند چندی ز اهل حسد　کز ایشان نبی را اذیت رسد　ورا پس بخوانند او را اذن　بگویند از رو تعجب این سخن

قل اذن خیر لکم

بگوای پیمبر بان موقنان | که هستم اذن من تا آن کسان

اذن بودن من برای شما | بود خبیر بهر و سرای شما
که بیشی بود و خاو تم با علی | بحلم علیم خفی و جلی

بیاموزم او را از احکام دین | بمن آنچه آموخت جان آفرین
شما گر بگیرید از وی فرا | بیابید خوبی بهر دو سرا

ولو شئت أن أسمّي بأسمائهم لسمّيت وأن أومي إليهم بأعيانهم لأومأت

اگر خواهم افشای آن موذیان | برم نام یک یک کنون بر زبان
دگر خواهم ایما سوی شان کنم | بیان همه زور و روشان کنم

وأن أدلّ عليهم لدللت ولكنّي والله في أمورهم قد تكرّمت

دگر آنکه خواهم کنم بیگمان | شما را دلالت بآن موذیان
ولیکن بحق خدای جهان | کرم اکرام میدارم آن نهان

وكلّ ذلك لا يرضى الله منّي إلّا أن أبلّغ ما أنزل الله إليّ

بهر حال راضی نگردد ز من | جهان آفریننده ذوالمنن
کنم تا که تبلیغ آن بیحجاب | که فرموده در حق بوتراب

ثمّ تلا عليه السلام يا أيّها الرسول بلّغ ما أنزل إليك من ربّك في عليّ وإن لم تفعل فما بلّغت رسالته

بگفت این پس آنگه این آیه را | که فرموده خلّاق ارض و سما
بیان علی از کمال کرم | که ای احمد مرسل محترم

بامت رسان آنچه رب ودود | برای علی بر تو نازل نمود
نیاری بجا گر تو این حکم را | نیاورده باشی رسالت بجا

والله يعصمك من الناس علموا معاشر الناس

چه اندیشه زین بدسگالان ترا | که رب تو باشد نگهبان ترا
بدانید ای معشر مسلمین | که پروردگار جهان آفرین

أنّ الله قد نصب لكم وليّاً وإماماً مفترضاً طاعته

پس از من بر این آفرینش تمام | علی را نموده امیر و امام
بر اهل زمین طاعتش آشکار | نموده است فرض از کرم کردگار

على المهاجرين والأنصار وعلى التابعين لهم بإحسان وعلى البادي والحاضر وعلى الأعجمي والعربي والحرّ والمملوك والصغير والكبير وعلى الأبيض والأسود وعلى كلّ موحّد

چه بر اهل هجرت چه بر ناصران — چه بر تابع او چه بر تابعان
بهر غائب و حاضر اهل دین — بر اعجام و اعراب روی زمین

چه بر خواجگان چه بر بندگان — چه بر اهل عالم چه خرد و کلان
بهر ابیض و اسود از عباد — بهر کس که حق را کند انقیاد

مَاضٍ حُكْمُهُ جَائِزٌ قَوْلُهُ نَافِذٌ أَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَمَنْ صَدَّقَهُ

فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَأَطَاعَ لَهُ

روان کرده فرمان او بر همه — بدانسان که حکم شبان بر رمه
بود نافذ امرش به امت چنان — که بر مو بمو بدن حکم جان

شود دور و لعنت کردگار — کسی کو خلافش کند اختیار
بر آن بنده رحمت فرستد خدا — که تبعیت او نماید بجای

کند آنکه تصدیق نطقش عیان — اطاعت نماید بصدق و یقین
بتحقیق پروردگار علیم — بیامرزد او را بلطف عمیم

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقُومُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَانْقَادُوا

بدانید ای معشر مسلمین — که هست این ستادنگه آخرین
که استاده ام من بحکم اله — در اینجا و گیرم شما را گواه

لِأَمْرِ رَبِّكُمْ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ وَلِيُّكُمْ وَإِلَهُكُمْ ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُكُمْ مُحَمَّدٌ

وَلِيُّكُمُ الْقَائِمُ الْمُخَاطِبُ لَكُمْ

کنون حکم حق را ز من بشنوید — اطاعت کنید آن بگروید
خدای شما کردگار شما — بود اول اولی بکار شما

وزان پس بحکمش که سمعوا و طاعتا — که استاده با قوم در گفتگو
بود صاحب اختیار همه — که باید از و نظم کار همه

ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللهِ رَبِّكُمْ

پس از من بتحقیق صدق و یقین — علی باشد ای معشر مسلمین
امام شما رهنمای شما — بفرمان حکم خدای شما

ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ

پس از وی بحکم خدای صمد — امامت ز ذریت من بود
که باشند از نسل پاک علی — هر آنجانشین و شما را ولی

إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ لَا حَلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللهُ

براست شوند از پی هم امام — ز زامر و زنار و ز حشر و قیام
حلالی نباشد بعالم جز آن — که کرده حلالش خدای جهان

ولا حرام الا ما حرمه الله عز وجل عرفنی الحلال والحرام وانا افضیت بما علمنی ربی
من کتابه وحلاله وحرامه الیه

حرامی جز آنکه کرد او حرام — من او را ز قرآن بحر نظام
گرفتم بوحی الهی فرا — رساندم باو پس بحکم خدا

معاشر الناس ما من علم الا وقد احصاه الله فیّ وکل علم علمت فقد احصیته
فی امام المتقین وما من علم الا وقد علمته علیا

بدانید ای معشر مسلمین — که پروردگار جهان آفرین
بمن آنچه آموخته از کرم — علی را بحکم وی آموختم
بدانید این هم ای قوم نیز — نماند است از علم من هیچ چیز
مگر آنکه ابن عمم مرتضا — بتحقیق آنرا گرفته فرا

وهو الامام المبین الذی ذکره الله فی سورة یس معاشر الناس لا تضلوا عنه ولا تنفروا
منه ولا تستنکفوا من ولایته فهو الذی یهدی الی الحق

دگر او بود آن امام مبین — که گفته بیاسین جهان آفرین
بپیچید و ایها الناس رو — گریزان مباشید هرگز ازو
رسالا ز پیش سرکشی زینهار — مورزید آنرا اندانید عار
که او اکمل ست ای عباد خدا — که باشد شما را بحق رهنما

ویعمل به ویزهق الباطل وینهی عنه

نماید بحق او عمل بیگمان — ز باطل کند پاک کل جهان
شما را ازو باز دارد همین — بود حکم او بر حق و بر یقین

ولا تاخذه فی الله لومة لائم ثم انه اول من آمن بالله ورسوله

ندارد در امر خدای جهان — علی هیچ باک از ملامت گران
نخست آنکه او با خدا و نبی — بیاورد ایمان علی بد سبق

والذی فدی رسول الله صلی الله علیه وآله بنفسه والذی کان مع رسول الله صلی الله علیه وآله

شب هجرت از غایت اهتدا — فدا کرد جان بر رسول خدا
علی اکمل ست ای عباد خدا — که بد با رسول خدا از ابتدا

وَلَا اَحَدَ یَعْبُدُ اللهَ مَعَ رَسُولِ اللهِ مِنَ الرِّجَالِ غَیْرُهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللهُ

ز مردان نبد با لها پی	پرستنده حق کسی جز علی	همه پیش دانید او را ز خویش	که او را خدا کرده ز جمله پیش

وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُ اِمَامٌ

قبولش نمایید ای پیروان	که منصوب کردش خدای جهان	پذیرید ای معشر مردمان	که هست او امام مبین جهان

وَاِنْ لَا یَتُوبَ اللهُ عَلَی اَحَدٍ اَنْکَرَ وِلَایَتَهُ وَلَنْ یَغْفِرَ لَهُ حَتْمًا عَلَی اللهِ اَنْ یَفْعَلَ

ذٰلِکَ بِمَنْ خَالَفَ اَمْرَهُ وَاَنْ یُعَذِّبَهُ عَذَابًا نُکْرًا

کسی کو کند زین امامت عدول	نسازد خدا توبه او قبول	نبخشد از او هیچکس این گناه	که بر خویشتن حتم کرده اله
که هر کس چنین باشد از بندگان	دهد حق مکافات او را چنان	کند بس عذابش به زجر تمام	موبد بود آن عذابش مدام

فَاحْذَرُوا اَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَصْلَوْا نَارًا

نمایید بس زان خلافش حذر	که گردید گر در خلافش اگر	در آتش بسوزید تان همه وار	چنان آتش تیز لی زینهار

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ اُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ اَیُّهَا النَّاسُ بِی وَاللهِ

که باشد ز ناس و حجر اشتعال	بود بهر کفار خسران مال	بدانید ای قوم الله که من	بفرمان آن قادر ذوالمنن

بَشَّرَ الْاَوَّلُونَ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلِینَ وَالْحُجَّةُ عَلَی جَمِیعِ الْمَخْلُوقِینَ مِنْ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِینَ

نخستین بشیرم ز پیغمبران	مرا کرده حجت خدای جهان	برین خلق خود کلهم اجمعین	چه اهل سما و چه اهل زمین

فَمَنْ شَکَّ فِی ذٰلِکَ فَهُوَ کَافِرٌ کُفْرَ الْجَاهِلِیَّةِ الْاُولَی وَمَنْ شَکَّ فِی شَیْءٍ مِنْ قَوْلِی هٰذَا

درین وصف من هر که شک آرد و	یقین کافر جاهلیت بود	وگر آنکه او در یکی قول شک	که گویم امروز من یک بیک

فَقَدْ شَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُ وَالشَّاکُّ فِی ذٰلِکَ فَلَهُ النَّارُ

شک ورزد آرند و تا حشر تام	چنین با کسی در رسالت تمام	کسی کو شک آرد رسالت کند	بتحقیق ز اهل جحیم بود

پذیرید ای معشر مردمان
که هست او امام مبین جهان

مَعَاشِرَ النَّاسِ حَبَاکُمُ اللّٰهُ تَعَالیٰ بِهٰذِهِ الْفَضِیْلَةِ مَنًّا مِنْهُ عَلَیَّ وَاِحْسَانًا مِنْهُ اِلَیَّ

بدانید ای معشر مردمان | که بهر خداوند بخشید آن | تحیت فرستادمی در درود | ازان فضل احسان که بر من نمود

وَلَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ مِنِّیْ اَبَدَ الْاٰبِدِیْنَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِیْنَ عَلٰی کُلِّ حَالٍ

بجز ذات او واوردا دگر | خدائی نبود و نباشد دگر | زمن حمد باد او بر او ذو العلا | بهر وقت و جا و بهر کل حال

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضِّلُوْا عَلِیًّا فَاِنَّهُ اَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِیْ مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثٰی

زمن اگر این سخن بشنود | علی را علو و تفضل بود | که او در اخیر اجمالی بعد من | نمود است فضل بهر مرد و زن

بِنَا اَنْزَلَ اللّٰهُ الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ مَلْعُوْنٌ مَلْعُوْنٌ مَغْضُوْبٌ مَغْضُوْبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلِیْ هٰذَا

بدانید باشد بسبب ما | رزق بهر رزق و بقا شما | بتاکید سخت و بس ملعون بود | هر آنکس این قول من رد کند

وَاِنْ لَمْ یُوَافِقْهُ اَلَا اِنَّ جَبْرَئِیْلَ خَبَّرَنِیْ عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰی بِذٰلِکَ

شنید از من حکم یکسوی سر | نباشد و دران خواهش مگر | نیاید که آیا که روح الامین | پیام رساننده از حق ارجق شنیار

وَیَقُوْلُ مَنْ عَادٰی عَلِیًّا وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتِیْ وَغَضَبِیْ فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ

که هر کس عداوت کند با علی | ولایش نورزد ز تیره دلی | که لعنتم و لعنت قهر و خشم | ز فردا خود بین مهیا خشم

وَاتَّقُوا اللّٰهَ اَنْ تُخَالِفُوْهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوْتِهَا

نمائید پرهیز سوی اله | بپرهیز از عناد و خلاف شاه | مسازید لغزان ز بغض و حسد | پس از استوار قدمها خود

اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُ جَنْبُ اللّٰهِ

کز آگه بود کردگار شما | ز پنهان و از آشکار شما | بدانید اصحاب خرد | که جنب الله از وی عیان بود

فِیْ کِتَابِهِ یَا حَسْرَتَا عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِیْ جَنْبِ اللّٰهِ

که در شان گفته حق در کتاب | در احوال کفار روز حساب | که گویند در حق جنب اله | نمودیم تفریط و احسرتاه

باعداش آن واو کافر لقب — که کافر بود دشمنش نزد رب
زهی عز و شان وصی رسول — که اسلام خصمش نباشد قبول

مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آيَاتِهِ وَانْظُرُوا اِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ

تدبر نمائید ای مردمان — بقرآن و فهمید آیات آن
نظر بر نمائید بر محکمات — نگردید پیرو متشابهات

فَوَاللّٰهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَا يُوَضِّحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ اِلَّا الَّذِي اَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ
وَمُصْعِدُهُ اِلَيَّ وَشَائِلٌ بِعَضُدِهِ

بحق خدای علیم قدیر — چه از اهل بیت چه برنا چه پیر
جز این مرد والا دل حق پرست — که من بازو او گرفته بدست
نسازد برای شما کس بیان — ز احکام قرآن و تفسیر آن
بحکم خدا این مقام بلند — که بر سید هم بان زمین ارجمند

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ اَخِي وَوَصِيِّي وَمُوَالَاتُهُ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْزَلَهَا عَلَيَّ

که من هر کسی که باشم نبی — ولیش بود همچنین این علی
موالات او بر شما همچنان — بدانید از حکم حق بیگمان
که هست این عم پسر و برادر مرا — وصی هست و بحکم خدا
که این حکم روح الامین جبرئیل — رسانده بمن از خدای جلیل

ولی

مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِهِ هُمُ الثِّقْلُ الْاَصْغَرُ

بدانید ای شیعه انجمن — که این در پاک و اولاد من
بحکم خداوند یست بلند — بر اهل جهان ثقل اصغر بوند

وَالْقُرْآنُ هُوَ الثِّقْلُ الْاَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

کتاب خدا ثقل اکبر بود — ز هر یک خبر دیگری می دهد
نگردند این هر دو از هم جدا — بود تا سپهر و زمین را بقا
که باشند هر دو موافق بهم — نگردد از یاران صادق بهم
بمحشر رسانند بمن از نشان — لب حوض کوثر خدای جهان

اُمَنَاءُ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ وَحُكَّامُهُ فِي اَرْضِهِ اَلَا وَقَدْ اَدَّيْتُ اَلَا وَقَدْ اَسْمَعْتُ اَلَا وَقَدْ اَوْضَحْتُ

امینان و پیدا این طیبین — چگونه دانا بر و زمین
نگردید بیدار یاران من — رسانده بگوش شما این سخن
شوید آگه اکنون که من آشکار — نمودم ادا حکم پروردگار
بپوشید چشم از حق انجمن — که واضح نمودم ره راستین

الا وانّ الله عزّ وجلّ قال وانا قلت عن الله عزّ وجلّ الا وانّه لیس امیر المؤمنین غیر اخی
هذا ولا تحلّ امرة المؤمنین بعدی لاحد غیره

بدانید چیزی که یکتا خدا	بمن گفت گفتم برای شما	ز من بشنوید ای صغیر و کبیر	که بر مؤمنان کس ولی امیر
نباشد امیری من غیر از علی	بهر کس حلالست این حق او	که خوانند بر مؤمنانش امیر	امیر اوست از حکم رب قدیر

ثمّ ضرب بیده علی عضده فرفعه وکان منذ اوّل ما صعد رسول الله
وشال علیّاً حتّی صارت رجلاه مع رکبة رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم ثمّ قال معاشر الناس

چو این گفت و از امر حق برگرفت	بر دست بازو گرفتش که بر	نمودش بلند آنقدر پیش تر	که بر زانوش بود پای علی
بدین بار اول که او را نمود	بمنبر بلند و بکتفش نمود	چنین گفت آنگه رسول خدا	بدانید ای معشر مسلمین

هذا علیّ اخی ووصیّی وواعی علمی وخلیفتی علی امّتی وعلی تفسیر کتاب الله
عزّ وجلّ والداعی الیه والعامل بما یرضاه

که هست این عموزادهٔ من علی	برادر مرا جانشین و وصی	بود مخزن علم من ذات او	فزونست از حد کمالات او
خلیفه بود از پی رحلتم	بتفسیر قرآن و بر امّتم	بخواند شما را براه هدا	نماید عمل بر رضای خدا

والمحارب لاعدائه والموالی علی طاعته والناهی عن معصیته خلیفة رسول الله
صلّی الله علیه وآله وسلّم وامیر المؤمنین علیه السّلام والامام الهادی وقاتل
الناکثین والقاسطین والمارقین بامر الله تعالی

کند جنگ با دشمنان اله	بود یار فرمان بران اله	کند از گنه نهی و از کار بد	رسول خدا را خلیفه بود
بود او بر اصحاب یاران امیر	امام هدایت کن و دستگیر	بود قاتل زمرهٔ ناکثین	دگر قاسطین و گروه مارقین
	بفرمان پروردگار جهان	برآرد دمار از تن سرکشان	

اقول وما یبدل القول لدی بامر ربی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
والعن من انکره واغضب علی من جحد حقه

نگویم این حرف را نشاید تبدل بحکم خدا
برآورد پس گفت آن رهنما بگویم چنین با همه انجمان
الهی بکن با کسی دوستی که آنکس کند دوستی با علی
عدو باش با دشمنانش مدام بکن لعن بر منکرانش مدام
غضب کن برآن ظالم سخت رو که گیرد بغصب ز من حق او

اللهم انک انزلت علی ان الامامة لعلی ولیک عند تبیانی ذلک ونصبی اياه

تو گفتی بمن ای اله غنی امامت بود از ولیت علی
ستادم من این حکم کردم بیان اذاش نمودم بر اهل جهان

بما اکملت لعبادک من دینهم واتممت علیهم بنعمتک ورضیت لهم الاسلام دینا

بدین حکم کردی اکمال دین هم اتمام نعمت بر اهل زمین
از ایشان شدی راضی ای کردگار که سازند اسلام دین اختیار

فقلت ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه

بفرمان نمودی چنین که هر کس از ایشان نماید گزین
بجز دین اسلام دین دگر نداری قبولش تو ای دادگر

وهو فی الآخرة من الخاسرین اللهم انی اشهدک

بود او بروز جزا رو سیاه زیانکار و خاسر بجان تباه
الهی ترا شاهد خویشتن برین کار گیرم درین انجمن

انی قد بلغت معاشر الناس انما اکمل الله عز وجل دینکم

که حکمت بامت رساندم تمام علی را از ایشان نمودم امام
بدانید ای معشر مسلمین که حق بر شما کرد اکمال دین

بامامته فمن لم یأتم به وبمن یقوم مقامه

بدانستن این حکم امام نمودن اطاعت بصدق تمام
هر آنکس که پیچد ز فرمان او هم از حکم قائم مقامان او

من ولده من صلبه الی یوم القیامة

که باشند آن سرور انجمن | ز صلب علی و ز اولاد من | بود این امامت ایشان مدام | از امروز تا روز حشر و قیام

وانهم من علی الله عزوجل فی ولائه حبطت اعمالهم

شود عرض کردگار جهان | بر این سرور طاعت بندگان | پس آنان که بر حکم سر وانهند | تباهی در اعمال خود میکنند

وفی النار هم خالدون لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون

بود دوزخ آن سرکشان را مقام | بسوزند در آتش آنان مدام | نه تخفیف یابد عذاب الیم | نه مهلت دهندشان خدای کریم

معاشر الناس هذا علی انصرکم واحقکم بی

بدانید هان که شما این علی | مرا بیشتر کرده نصرت گری | بود نزد من حق بی کم و کاستی | فزون از همه حق او راستی

واقربکم الیّ واعزکم الیّ والله عزوجل وانا عنه راضیان

همین که شما اقرب خویشتر | بود عزتش از همه بیشتر | من و کردگار علیم کریم | بدانسان که باید از او راضیم

ما نزلت آیة رضی الا وعلی فیه وما خاطب الله الذین امنوا الا بدأ به

نکرده نزول آیتی از رضا | که داخل نبوده در آن مرتضی | نفرموده حق مومنان را خطاب | مگر بوده اول در آن بوتراب

ولا نزلت آیة مدح فی القرآن الا فیه ولا شهد الله بالجنة فی هل اتی علی الانسان الا له

ز آیات مدح از کمال علو | نکرده نازل بجز شان او | شهادت بفردوس کرد هل اتی | ز حق او و جز در حق این فتی

ولا انزلها فی سواه ولا مدح بها غیره معاشر الناس هو ناصر دین الله

جز او نیست کس در خور این جزا | نه آن مدح باشد بغیرش روا | بدانید ای معشر مسلمین | علی داده نصرت بدین متین

والمجادل عن رسول الله وهو التقی والنقی الهادی المهدی

سپاس رسول خدا و قتال | نمودست با دشمنانش جدال | بدانند قدرش ز دشمن جهت | تقی و نقی هادی و مهدی است

نبیکم خیر نبی ووصیکم خیر وصی وبنوه خیر الاوصیاء

نبی شما اشرف انبیاست	وصی شما افضل اوصیاست	پس از وی علی او نیز ابنای او	بود از اوصیا بهتر همتای او

معاشر الناس ذریة کل نبی من صلبه وذریتی من صلب علی

بدانید ای معشر مسلمین	که ذریت هر یک از مرسلین	از و بوده ذریت من ولی	بتحقیق باشد ز صلب علی

معاشر الناس ان ابلیس اخرج آدم من الجنة بالحسد

بدانید ای اهل هوش و خرد	که ابلیس از فرط رشک و حسد	بمکار و حیله چندان فزود	که اخراج آدم ز جنت نمود

فلا تحسدوه فتحبط اعمالکم وتزل اقدامکم

مورزید با او حسد هیچگاه	که سازید اعمال خود را تباه	از ایمان که گردید با او بجور	نمائید لغزان قدمهای خویش

فان آدم علیه السلام اهبط الی الارض بخطیئة واحدة وهو صفوة الله عز وجل

که آدم بآن عزت و فر و شان	که بد صفوت کردگار جهان	بآن یک خطا از بهشت برین	فرستاده گردید سوی زمین

فکیف بکم ومنکم اعداء الله

چگونه رسد پس شما را زیان	که هستید از سائر بندگان	که باشند اعدا ز پروردگار	هم اندر شما بیحد و بیشمار

الا انه لا یبغض علیا الا شقی ولا یتولی علیا الا تقی ولا یؤمن به الا مخلص مؤمن

نباید گدا یا که بغض علی	نورزد کسی جز پلید شقی	نه مهرش بجز متقی را رسد	نه کس غیر مؤمن باو بگرود

فی علی والله نزلت سورة العصر بسم الله الرحمن الرحیم والعصر الی آخره

قسم میخورم من بحی قدیر	که والعصر آن علیم خبیر	نمودست نازل بشان علی	پس آن سوره را خواند تا آخرش

معاشر الناس قد استشهدت الله وبلغتکم رسالتی

بامت چنین گفت پس مصطفی	که ای قوم من حق را گرفتم گوا	که تبلیغ حکمش نمودم تمام	رساندم بسوی شما زو پیام

وما علی الرسول الا البلاغ المبین معاشر الناس اتقوا الله حق تقاته

نباشد همی را جز این هیچ کار | که بی پرده جلش کند آشکار | نمایید پرهیز از آن ودود | بدانسان که پرهیز باید نمود

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ آمِنُوا

ره زندگی را جهان بسپرید | که از بعد مردن مسلمان بمیرید | ز بهر خود ای معشر مردمان | بیارید ایمان به قلب و لسان

بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ

بذات خدا و رسول خدا | بنوری که حق از پی اهتدا | فرستاد آن نور را با رسول | نمایید این حکم طوعاً قبول

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا

از آن پیش کان قادر ذوالجلال | بگرداند از روی قهر و نکال | به محشر ای معشر بروز جزا | به پشت شما روی های شما

مَعَاشِرَ النَّاسِ النُّورُ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ مَسْلُوكٌ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ

بدانید ای معشر مردمان | که پیوسته نور خدای جهان | بذات من و پس بذات علی | پس از نسل او آنکه باشد ولی

إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللّٰهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا

رسد تا به مهدی که قائم بود | بدانگه که او آشکارا شود | بگیرد حق کردگار جهان | دگر حق ما را هم از ظالمان

لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرِينَ وَالْمُخَالِفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْمُعَانِدِينَ

از آن رو که آن قادر ذوالمنن | نمودست مان حجت خویشتن | بر آنانکه باشند کوتاه بین | عناد و خلاف و خیانت گزین

وَالْآثِمِينَ وَالظَّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أُنْذِرُكُمْ

گنه پیشگان و ستم پروران | بود هر که زینسان از اهل جهان | بدانید یاران که من آشکار | شما را بترسانم از کردگار

أَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِيَ الرُّسُلُ

که هستم رسول خدا بیگمان | ز من پیشتر نیز پیغمبران | بسی آمدند و برفتند باز | بفرمان آن داور بی نیاز

أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

شوم من بمرگ از شما گر جدا ‌ دگر گشته گردم براه خدا ‌ شما باز ای قوم اسلام کیش ‌ بگردید بر پاشنه پای خویش

که یعنی چو آن پس از انبیا ‌ نمائید رجعت بکفر و عناد

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ

کند هر کرا او چنین از حسد ‌ نه ذات خدا را ضرر زو رسد ‌ بود زو دکان خالق ما سوا ‌ دهد شاکرین را بنیکی جزا

أَلَا إِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ

بدانید باید ازین آگهی ‌ که موصوف باشد علی ولی ‌ باین وصف یعنی بصبر و شکر ‌ که جز یاد حق نیست او را بکیر

وَلْدِي مِنْ صُلْبِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَمُنُّوا عَلَى اللّٰهِ تَعَالَىٰ بِإِسْلَامِكُمْ

پس آنگه و ز آل من آن اوصیا ‌ که باشد از صلب او تیر خدا ‌ مبادا که منت باسلام خویش ‌ گذارید بر خالق کم و بیش

فَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيُصِيبَكُمْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَبِالْمِرْصَادِ

که خشم آورد بر شما آن حکیم ‌ نماید عذابی عذاب الیم ‌ که هست او براه شما پاسبان ‌ نباید گذشتن ز پیشش نهان

مَعَاشِرَ النَّاسِ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

بدانید آگه ازین انجمن ‌ که نزدیک باشد که از بعد من ‌ اماما بیایند بر روی کار ‌ که دعوت نمایند مان سوی نار

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ

شما را درین نشأه خوار و نژند ‌ بروز قیامت یاری دهند ‌ بدانید ای جملگی اهل حق گزار ‌ که پروردگار و من از ایشان بیزار

وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُمْ

امامی که بد خیم و بیزار و دور ‌ و زان کس که باشد مطیعش بزور ‌ بدانید ای معشر مردمان ‌ برآرید خود را ز خواب گران

وَأَشْيَاعَهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ وَأَتْبَاعَهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

که آن نابکاران بداندیش ‌ بهمراه انصار و اتباع خویش ‌ بیابند در روز حشر و قیام ‌ بزیرین مغاک از دوزخ مقام

که گشتند منبرکش به حکم خدا — بود جای ایشان بتر از جابجا

الا انّهم اصحاب السقيفة فلينظر احدكم في السقيفة

بدانید ای قوم کان ظالمان — که گشتند موصوف با سروران
بلاشک از اهل سقیفه بوند — ببینید هر یک چو آنجا بدوند

قال فذهب على الناس الا شرذمة منهم امر السقيفة

چنین گفت راوی که آن بی هدا — چو فرمود جمله ز والرضا
همه غیر از اندکی قاعده — بشد در سقیفه بنی ساعده

معاشر الناس اني ادعها امامة ووراثة في عقبي الى يوم القيمة وقد بلغت ما امرت بتبليغه

بدانید ای مردم حق طلب — که من می سپارم بفرمان رب
پس از خود خلافت بدین قوم — ز نسلش اولاد آن محترم
که باشند هم وارث و هم امام — از امروز تا روز حشر و قیام
بتحقیق تبلیغ امر خدای — نمودم شما را شدم رهنمای

حجة على كل حاضر وغائب وعلى كل احد ممن شهد او لم يشهد ولد او لم يولد

که این امر حجت بود بی گمان — چه بر حاضر و چه بر غایبان
بر آنکس که شاهد بد و یا نبود — بود آنکه موجود و یا بی وجود

فليبلغ الحاضر الغائب والوالد الولد الى يوم القيمة

بود هر که حاضر ز من بشنود — رساند بآنکس که غائب بود
پدر بر پسر زین ره باشد چنین — رسانند این حکم را بعد ازین

وسيجعلونها ملكا واغتصابا الا لعن الله الغاصبين والمغتصبين وعندها سنفرغ

اگرچه بود زود کز بعد من — نماند بپا و کسی این سخن
نمایند غصب خلافت چنان — که دانند ملک خود و شان یگان
شوید آگه ای طالبان هدا — که بر غاصبان گردد لعنت خدا
بشان و جمع غاصبان عنید — فرستاد آیت خدای مجید

لكم ايها الثقلان فيرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران معاشر الناس

پس این بهر آخوندان راز دان — سنفرغ لکم ایها الثقلان
بدانید ای معشر ناس نیز — که نگذاشت پروردگار عزیز

ان الله عز وجل لم يكن يذركم على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب

شما را بدانسانکه بود پدید / بد و نیک تا زان پدید و پلید / جدا تا نگردانند آن دو انجلا / ز ناپاک پاک و حرام از حلال

وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ

که هر بنده را ز غیب اطلاع / نبخشد حق و نیست این در نزاع / که یعنی بهر یک جهان آفرین / نبخشد جدا علم احکام دین

مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُ مَا مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا وَاللهُ مُهْلِكُهَا بِتَكْذِيبِهَا

بدانید ای معشر مسلمین / که پروردگار جهان آفرین / نگرداند شهری برابر به جا / مگر داد غضب اهل آن را بلا

نگردند با ظالمان سرکشان / نمودند تکذیب پیغمبران

وَكَذٰلِكَ يُهْلِكُ الْقُرٰى وَهِيَ ظَالِمَةٌ كَمَا ذَكَرَ اللهُ تَعَالٰى

ور این بنده هم قادر ذو الجلال / کند ظالمان را چنان پایمال / بدانسانکه خود کردگار علیم / نموده بیان در کتاب کریم

وَهٰذَا اِمَامُكُمْ وَوَلِيُّكُمْ وَهُوَ مَوَاعِيدُ اللهِ

کنون این علی پیشوای شماست / امام شما رهنمای شماست / بود او همان کس که رب ودود / بر آن شما وعده ها کرده بود

وَاللهُ يُصَدِّقُ وَعْدَهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ ضَلَّ

کنون عهد خویش را راست کرد / بسازد علی آنچه میخواست کرد / بدانید ای معشر مسلمین / که قبل از شما نیز از اولین

قَبْلَكُمْ اَكْثَرُ الْاَوَّلِينَ وَاللهُ قَدْ اَهْلَكَ الْاَوَّلِينَ وَهُوَ مُهْلِكُ الْآخِرِينَ

گشتند گمراه خلقی کثیر / که اهلاک شان کرد حی قدیر / پس از آخرین هر که گمره شود / بدانسان هلاک و تباهش کند

مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّ اللهَ قَدْ اَمَرَنِي وَنَهَانِي وَقَدْ اَمَرْتُ عَلِيًّا وَنَهَيْتُهُ

بدانید ای معشر مردمان / که تحقیق پروردگار جهان / مرا آگه از امر و نهیش نمود / علی را من آموختم آنچه بود

فَعَلِمَ الْاَمْرَ وَالنَّهْيَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاسْمَعُوا لِاَمْرِهِ

پس احکام دین را علی بیگمان / گرفته فرا از خدای جهان / شما پس سخن از علی بشنوید / با امر و نهیش اطاعت کنید

تسلموا واطیعوا تهتدوا وانتهوا الی نهیه ترشدوا

که بودن بامرش هدایت بود ‌‌ گذشتن ز نهیش رشاد بود

وَصِيرُوا إِلَى مُرَادِهِ وَلَا تَتَفَرَّقْ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ

که آید پراگندگیها به پیش ‌‌ گزینید بیگانگی بهر خویش
شما باید از پی علی را روید ‌‌ بغیر از علی با کسی نگروید

مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي

منم ایها الناس آن مستقیم ‌‌ صراطی که پروردگار علیم
بتبعیت آن شده رهنما ‌‌ بود از پی من علی مقتدا

ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

چنین از پی او همه خیر تن ‌‌ که از صلب او نیز اولاد من
بتحقیق باشند امام دین ‌‌ بحق رهنما و عدالت گزین

ثُمَّ قَرَأَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سُورَةَ الْحَمْدِ إِلَى آخِرِهِ وَقَالَ فِيَّ نَزَلَتْ وَفِيهِمْ

وز آن بعد الحمد را بالتمام ‌‌ بخواند و بفرمود خیر الانام
که نازل شد این سوره در شأن من ‌‌ بشأن همه جانشینان من

عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ خَصَّتْ أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وز ایشان بود عام از بهرشان ‌‌ بود خاص بی شرکت دیگران
که ایشان بوند اولیای خدا ‌‌ بر آن سروران خوف نبود روا

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

نباشند خود نیز اندوهناک ‌‌ که بودند در حکم یزدان پاک
بدانید ای مردمان آشکار ‌‌ که غالب بود لشکر کردگار

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَ عَلِيٍّ هُمْ أَهْلُ الشِّقَاقِ الْعَادُونَ وَإِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ

بدانید کاعدای ابن عمم ‌‌ ز اهل شقاق و نفاق و ستم
بوند و برادر شیاطین را ‌‌ خلل افکنان ملت دین را
پس آن آیه را خواند سالار دین ‌‌ که تفسیر آن آیه باشد چنین

الَّذِينَ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا

که آنانکه بعضی به بعضی خطاب / نمایند از حیله با آب و تاب
سخنها بگویند پیراسته / بظاهر لسان زر آراسته
که آنند مخاطب از آن غرور / بایشان رجوع آورد از سرور
ولی آن زنانند و با شور و شر / ز خوف و خطر در لباس گهر
اگر زان حرفها لطف سخنان / بجو در راه گمراه زند شان

الا ان اولیاءهم المؤمنون الذین ذکرهم الله فی کتابه فقال عز وجل لا تجد قوما

بدانید هستند فاش و جلی / چنان مومنان دوستان علی
که حق گفته در شان ایشان بکار / بیابید گروهی تو از مومنان

یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله الی آخر الآیة

که آرند ایمان بصدق و صفا / بذات خدا و بروز جزا
نمایند حب کسی را قبول / که باشد عدو خدا و رسول

الا ان اولیاءهم الذین وصفهم الله عز وجل

بدانید قومی و دانش پژوه / همه ایشان بودند آن گروه
که فرموده دادار و رحمان کتاب / ز توصیف ایشان چنین در کتاب

فقال الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن

که آنان ز ایمان که پوشیده اند / لباس ستم در نپوشیده اند
امان خدا روز حشر و جزا / بود آنچنان مومنان را روا

وهم مهتدون الا ان اولیاءهم الذین

کسی هیچ از ایشان نیاشفته اند / براهی که فرموده حق رفته اند
بدانید از قول رب تو / بودند آن گروه اولیای علی

یدخلون الجنة آمنین وتتلقاهم الملائکة بالتسلیم ان طبتم فادخلوها خالدین

که روز قیامت با من و امان / بجنت در آیند با عز و شان
ملائک بایشان بیایند فرود / سلام و تحیت بجا آورند
بگویند آنگه بآن مومنان / که بودید پاکیزه در جهان
نمائید در جنت اکنون خرام / که خواهید بودن در انجا مدام

الا ان اولیاءهم الذین قال الله عز وجل یدخلون الجنة بغیر حساب

بود آنکسان شیعه آل حسن / که در شان شان گفته آن ذو المنن
که گردند داخل بروز حساب / بفردوس اعلی بغیر حساب

ألا إنّ أعداءهم يصلون سعيرا

بدانید کاعدای آن سروران | بروز قیامت بحال سگان
ز ورگاه عقارب زنده شوند | بسوی جهنم روانه شوند

ألا إنّ أعداءهم الذين يسمعون شهيقها وهي تفور ولها زفير

بدانید اعدای ایشان بوند | که آشوب نار سقر بشنوند
کز افروز وی شعل آتش بپا | برآید صدا آه وحشت فزا
نه دم در کشیدن نه فرو خفتن | همیا شدن از سوختن
که آن قوم چو بشنوند آن شهیق | در افتند آنگه بنار حریق

كلما دخلت أمة لعنت أختها

ببینند از خویش هم مثلها | و آن آتش فتها توهم در
نمایند بر یکدگر لعنها | زنند از دو جانب هم طعنها

ألا إنّ أعداءهم الذين قال الله عز وجل كلما ألقي فيها فوج سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير

بدانید کاعدای آل علی | بوند آنگروه عنید شقی
که نار جهنم کبیر و جواج | بگیرند داخل و از فوج فوج
نمایند از آن قوم خزنه سؤال | چنین خازنان جهنم سؤال
که آیا نیامد شما را نذیر | بترساندتان از عذاب سعیر

ألا إنّ أولياءهم الذين يخشون ربهم بالغيب

بدانید هستند امروز ما | همان قوم مؤمن و دوستان
که در غیب کایا باور ده اند | ز خوف الهی حذر کرده اند

لهم مغفرة وأجر كبير معاشر الناس

کند مغفرت شان اله قدیر | بیابند از او نیز اجر کبیر
بدانید ای معشر ناس نیز | که فرقست بسیار دارین دو چیز

بأن السعير والجنة نعد لنا من مقته الله ولعنه

کی دوزخ دان گر زبان سرشت | که از قهر لطف خود ایزد سرشت
بر آنکس که ما را بد اندیش بود | عدو از هم او کرد و لعنش نمود

ووليّنا من حبه الله وأحبه معاشر الناس

هر آنکس که مهر ما دل گماشت | بفرمود حبش حق و دوست داشت
بدانید این دو دارید یاد | که فرمود خالق نذیر هاد

وانی نذیر و علی هاد معاشر الناس انی نبی و علی وصیی

نذیرم من و هست هادی علی	که گردد از او راه حق منجلی	بدانید یاران در این منتسب	که هستم نبی من وصیم علیست

الا ان خاتم الائمة منا القائم المهدی صلوات الله علیه الا انه الظاهر علی الدین

و که مهدی از ما بحکم خدا	بود قائم و خاتم اوصیا	که بر دین و حق غالب آید چو او	کند خاک بر فرق اهل عدو

الا انه المنتقم من الظالمین الا انه فاتح الحصون وهادمها الا انه قاتل کل قبیلة من

بحکم خدا از زمین و زمان	کشد انتقام از ستم پیشگان	کند قلعه‌ها فتح و تخریب آن	قبایل بر اندازد از مشرکان

اهل الشرک الا انه المدرک لکل ثار لاولیاء الله عز وجل الا انه الناصر لدین الله

بخون خواهی دوستان خدا	کند ظالمان را اسیر از نفاق	بود ناصر دین پروردگار	بدریای دین کشتی استوار

الا انه الغراف من بحر عمیق الا انه یسم کل ذی فضل بفضله و کل ذی جهل بجهله الا انه خیرة الله و مختاره

دهد وسم با فضل و جاهلان	بهر یک که باشد در خورد آن	کند اختیارش خداوندگار	همانا بود هستش به دو جهان

الا انه وارث کل علم والمحیط به الا انه المخبر عن ربه عز وجل

بود وارث علم پیغمبران	چو دریا احاطه نماید بر آن	بود آنچه گوید ز نزد خدا	نماید بگمراه راه هدی

والمنبه بامر آیته الا انه الرشید السدید

بیدار و منبه خفتگان را ز خواب	کند غافلان را ز حق باخبر	بود رهنما هر ره استوار	مفوض باو کرده پروردگار

الا انه المفوض الیه

بدو داده بشارت انبیا تمام	بهستش به خلق خود را بنام

الا انه قد بشر به من سلف بین یدیه

بود مهدی آنکس که رب امم | پیمبران سلف از کرم
نشان داده بودند زین پیشتر | رسانیده نیز از ظهورش خبر

الا انه الباقی حجة ولا حجة بعده

بود حجت باقی کردگار | که گرداندش حق بوقت آشکار
نباشد دگر حجتی بعد از و | خدا ختم سازد امامت بدو

ولا حق الا معه ولا نور الا عنده الا انه لا غالب له ولا منصور علیه

نباشد جز او حق بنزد کسی | نه نوری جز او کرده تجلی بسی
نه غالب شود کس بر آن دادرس | نه نصرت بیابد بر او هیچکس

الا وانه ولی الله فی ارضه وحکمه فی خلقه فی سره وعلانیته

ولی خدا است آن پاکدین | بود حاکم او بر روی زمین
بفرمان خالق بر اهل جهان | امین باشد او آشکار و نهان

معاشر الناس قد بینت وافهمتکم

بدانید ای معشر مسلمین | بیانات آنچه حق مبین
بمن گفت کردم همه آشکار | شما را بفهماندم استوار

وهذا علی یفهمکم بعدی

بود بعد من ابن عمم علی | که گردد واز و عقدها منجلی
بفهماند او نیز مانند من | بود ترجمان پند او پند من

الا وان عند انقضاء خطبتی ادعوکم الی مصافقتی علی بیعته والاقرار به ثم مصافقته من بعدی

بدانید اهل این انجمن | که گردم چو فارغ ازین خطبه من
شما را بفرمان خالق بپیش | بخوانم پی تهنیت نزد خویش
ازین پس شود خاص این جشن عام | زمنصوب گردیدن این امام
که سازید رسم تحیت ادا | زمن در تصافح کنید ابتدا
بیارید پس سوی علی | که شد بر شما او امام و ولی
بگیرید دستش ز صدق و نیاز | بلب تهنیت گوی این امتیاز

الا انی قد بایعت الله وعلی قد بایعنی

بدانید بیعت ز روی یقین | نمودم من اول بیزدان دین
وزاو پس علی کرد بیعت بمن | بود بعد من سرور انجمن

وانا آخذکم بالبیعة له عن الله عز وجل فمن نکث فانما ینکث علی نفسه الآیة

من کنون شمارا پی معیش | که چون طاعت حق بود طاعتم | بخوانم از آن بر دو گواه | ابا بایست کنم سعی استوار

از اینپس ز انکس نقص جسمانی | درین بیت عام تمت نگفته | نگفتد او و گفته مر بیان خویش | نکاستند اسلام میان خویش

معاشر الناس ان الحج والعمرة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر الآیة

بدانید ای معشر مردمان | که گفتم ز حج و عمره بیان | پس آن به که خوانید خیر | آمدن حج البیت او اعتمر

معاشر الناس حجوا البیت فما ورده اهل بیت الا استغنوا ولا تخلفوا عنه

الا افتقروا

پسی آورید ایها الناس حج | که از حج بیابید بی شک فرج | نگشتند واز بر او هیچ اهل | مگر آنکه دشوارشان گشت سهل

نگشتند مستغنی و با سرور | کسی کو تخلف نمود از شرور | تهی دست شد او ز خیر مانده | ازان نیز ماند وازین نیز نا...

معاشر الناس ما وقف بالموقف مؤمن الا غفر الله ما سلف من ذنبه الی وقته ذلك

بدانید ای معشر مسلمین | که در موقف حج بایستد و... | نه ایستد کس از زمره مومنان | مگر آنکه پروردگار جهان

ز آغاز تکلیف تا آن قیام | ببخشد گناه گذشته تمام

فاذا انقضت حجته استؤنف علیه معاشر الناس الحجاج

معانون ونفقاتهم مخلفة والله لا یضیع اجر المحسنین

وزینس تو گر گناهی کند | با آن کرده خود مواخذ شود | بدانید ای معشر مردمان | که حق مید بد یاری حاجیان

بود نفقه حاجیان مختلف | که هر یک تو بود متصف | خداوند دانا راز نهان | نسازد تبه مزد احسانیان

معاشر الناس حجوا البیت بکمال الدین ولا تنصرفوا عن المشاهد الا بالتوبة

نمایید ای معشر مسلمین | بحج خانه حق بکمال دین | براه خدا صرف سازید مال | که آن از شما صرف سازد وبال

نگردید باز از در مغفرت | مگر توبه کرده از معصیت

معاشر الناس اقيموا الصلوة واتوا الزكوة كما امركم الله عز وجل

بدارید ای قوم برپا صلوة	بدارید دست از عطا زکوة	بدانسان که فرموده پروردگار	ز حکمش مپیچید سر زینهار

لئن طال عليكم الامد فقصرتم او نسيتم فعلي وليكم ومبين لكم الذي نصبه الله عز وجل

پس از من و چون زمان باید	در احکام دین خدا مجید	شما را بود دست تنگی اگر	ز تقصیر و نسیان بهر رهگذر
بود پس علی رهنمای شما	که سازد بیان از برای شما	علی هست آنکس که رب ودود	پس از من بپا کرد نصبش نمود

ومن خلف الله مني ومنه يخبركم بما تسألون عنه

دگر آن امامان والاتبار	که خلف از من و کند کردگار	کنید آنچه خواهش از آن هر زمان	نمایند آگه شما را از آن

ويبين لكم ما لا تعلمون

بدانید چیزی که از پیش و کم	بر آن چیز دانا نمایند هم

الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصيهما واعرفهما فآمر بالحلال وانهى عن الحرام في مقام واحد

بدانید ای اهل ملت تمام	از آن بیش باشد حلال و حرام	که از حد بیش و حساب شما	بنزد شما سازمش آشکار
نمایم بیان نیک و بد را تمام	کنم بر حلال امر و نهی از حرام	بیکدور و یک مجلس و یک مکان	چو ممکن نبد وصف تعداد آن

فامرت ان آخذ البيعة عليكم والصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله عز وجل

مرا امر فرمود پروردگار	که بیعت ستانم ز خلق آشکار	بتسلیم کردن بطوع و ادب	بامری که آوردم از نزد رب

في علي امير المؤمنين والائمة من بعده الذين هم مني ومنه ائمة قائمة فيهم

بشان علی از برای شما	که او باشد از بعد من رهنما	وز انس همان جانشینان علو	که باشند هم از من هم از او
	ائمه شمایند و هم قائمین	بود نیز قائم در آن سرزمین	

المهدي الى يوم القيمة الذي يقضي بالحق

که هادی بود او بحکم خدا   بود دوره او تا قیامت بجا   کند حکم بر خلق عالم بحق   بود عهد او با نظام و نسق

معاشر الناس كل حلال دللتكم عليه وكل حرام نهيتكم عنه

بدانید ای قوم کردم بیان   حلال و حرام بنمودم بآن   حرام آنچه فرموده پروردگار   نمودم از آن نیز نهی آشکار

فاني لم ارجع عن ذلك ولم ابدل الا فاذكروا ذلك واحفظوا

دگر برنگردم ز گفتار خویش   نسازم بدل آنچه گفتم ز پیش   بیارید پس آنچه گفتم بیاد   نمائید حفظ وی از اعتقاد

وتواصوا به ولا تبدلوه ولا تغيروه الا واني اجدد القول

بیارید آنرا بهم بی قصور   ز تغییر و تبدیل باشید دور   بدانید ای اهل این انجمن   که من میکنم تازه باز این سخن

الا فاقيموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف وانهوا عن المنكر

گذارید ای اهل ملت صلوة   رسانید درماندگان را زکوة   کنید امر معروف را بی دریغ   ز منکر نمائید نهی بلیغ

الا وان راس الامر بالمعروف ان تنتهوا الى قولي وتبلغوه من لم يحضره

بود راس امر این ماجرا   که گیرید این آنچه گفتم فرا   بآنان رسانید این سخن   که هستند غائب از این انجمن

وتامروه بقبوله وتنهوه عن مخالفته فانه امر من الله عز وجل ومني

که کرده رسول محمد اعلان   بایشان کنم امر و نهی از آن   بدانید این حکم را آشکار   هم از جانب من هم از کردگار

ولا امر بمعروف ولا نهي عن منكر الا مع امام معصوم

دگر نیست جائز بحکم خدا   در احکام دین امر و نهی بجا   مگر آنکه از گفته آن امام   که معصوم باشد ز عصیان تمام

معاشر الناس القرآن يعرفكم ان الائمة من بعده ولده

بدانید ای معشر مردمان   که قرآن خبر میدهد این بیان   که باشند بعد از من و علی   امامان ز اولاد آن متقی

وعرفتكم انهم مني ومنه

دگر من شناساندم ای حاضران — شمارا بامر خدا آنچنان
که باشند آن پیشوایان بجز — ز آل من و حکم الیقین

حیث یقول الله عز و جل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فلن تضلوا ما ان تمسکتم بها

بدانسانکه فرمود حق در کتاب — که باشند باقی ابو تراب
بگفتم دگر بعد من این مقال — که هرگز نگردید گمراه ضال
باین حکم محکم اگر گروید — بقرآن و آلم توسل کنید

معاشر الناس التقوی اتقوا واحذروا الساعة کما قال الله تعالی
ان زلزلة الساعة شیء عظیم

بدانید ای اهل دین آشکار — که پرهیز و پرهیز آید بکار
بترسید از روز حشر و حساب — که حق کرده وصفش چنین در کتاب
که آن زلزله هست امری عظیم — که گردد ز هر زنده عظام رمیم

واذکروا الممات والحساب والموازین والمحاسبة بین یدی رب العالمین والثواب والعقاب
فمن جاء بالحسنة اثیب ومن جاء بالسیئة فلیس له فی الجنان نصیب

بیاد خود آرید ای غافلان — ز مرگ و حساب و موازین آن
بدانا بسر آرد او دن حساب — جزا یافتن از ثواب و عقاب
پس آنکس که با کردهای نکو — رود در روز محشر بدرگاه او
بیابد ثوابی بغایت عظیم — رضای خداوند و باغ نعیم
رود آنکه با سیئات و گناه — بود در خجالت چنین روسیاه
در آتش بود تا بود آن شریر — نیابد نصیبی از بهشت برین

معاشر الناس انکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحد

بدانید ای معشر مردمان — که بسیار جمع شما بیش از آن
که از بهر بیعت در این انجمن — دهد هر یکی دست بر دست من

وامرنی الله عز وجل ان آخذ من السنتکم الاقرار بما عقدت لعلی من امرة المؤمنین

مرا امر فرمود پروردگار — که در عقد این بیعت استوار
بگیرم زبان اعتراف از زبان — که شد از علی امرت مومنان

ومن جاء بعده من الائمة منی ومنه علی ما اعلمتکم ان ذریتی من صلبه

دگر زان امامان بعد از او	که باشند زان پس ز صلب وی	که من بر شما کرده ام منجلی	که ذریت من بود از علی ۴

فقولوا باجمعکم انا سامعون مطیعون راضون منقادون

بگویید پس جمله یکبارگی	که حکم خدا از زبان نبی	شنیدیم و دم از اطاعت زدیم	بر این امر منقاد و راضی شدیم

لما بلغت عن ربنا و ربک فی امر علی صلوات الله علیه وامر ولده من صلبه من الائمة

تو این حکم محکم رسانیدی بما	ز فرمان رب خود و رب ما	که بر ما ولی و امام و امیر	علی باشد و آل آن بی نظیر

نبایعک علی ذلک بقلوبنا وانفسنا والسنتنا وایدینا علی ذلک
نحیی ونموت ونبعث لانبدل لانشک ولانرتاب

نماییم بیعت بر این همگنان	بجانها و دلها و دست و زبان	بر این عهد زییم و میریم و شویم	چه در زندگانی و چه در ممات
چو در روز محشر کز این خاکدان	بر آییم از حکم یزدان پاک	نه تغییر و تبدیل و نه شک و ریب	نتابیم از حکم دانای غیب

ولا نرجع عن عهد ولا ننقض المیثاق و نطیع الله و علیا امیر المؤمنین
علیه السلام و ولده الائمة الذین ذکرتهم من ذریتک من صلبه

نه هرگز از این عهد رجعت کنیم	نه میثاق و پیمان خود بشکنیم	خدا را ابا شیم فرمان پذیر	علی را که بر مومنان شد امیر
پس از وی بدانیم کس را امام	بجز اولاد او صاحب احترام	همان پیشوایان که گفتی تو	ز آل تو و صلب آن ارجمند

بعد الحسن والحسین الذین قد عرفتما مکانهما منی ومحلهما عندی

ز بعد حسین و حسن بیگمان	امامان باشند آن سروران	حسین و حسن را از این پیشتر	شناسانده ام قوم را از خبر

ومنزلتهما من ربی فقد ادیت ذلکم الیکم وانهما سیدا شباب اهل الجنة

که داند بنزد من کردگار	چه قدر و چه اعزاز و چه اعتبار	که هستند آن هر دو قدسی سیر	دو شاه جوانان اهل بهشت

6 وانهما الامامان بعد ابیهما علی وانا ابوهما قبله

شمار ایشان ز اولاد خود را علی	بگو وند ایشان امام و ولی	که هستند بوده امام از علی پیشتر	امام این سه دو شهزادگان تر

وقولوا اعطینا الله بذلک وایاک وعلیا والحسن والحسین والائمة الذین ذکرت عهدا ومیثاقا مأخوذا لامیر المؤمنین من قلوبنا وانفسنا والسنتنا ومصافقة ایدینا من ادرکهما بیده واقربهما بلسانه لا نبتغی بذلک بدلا ولا نری من انفسنا عنه حولا ابدا اشهدنا الله وکفی بالله شهیدا وانت علینا به شهید

بگویید ای معشر مسلمین	که دادیم ما دست بیعت برین	بدست خداوند بر رسول	بدست علی و دو ابن بتول
بآن پیشوایان والا تبار	که کردی بما قدر ایشان بیان	تو این عهد و پیمان ز ما خواستی	نمودیم از صدق و از راستی
که باشد علی مؤمنان را امیر	برین عهد گشتیم فرمان پذیر	بجان و دل و با زبان و بدست	نمودیم بیعت چو وز راست
ز ما دست داد آنکه در دست شان	نمودیم آنکه اقرار هم بالسان	که هرگز نورزیم سود عمل	لسانیم این عهد و بیعت بدل
بداریم بر نفس خود ما روا	ازین حکم گشتن نگیریم هوا	گرفتیم شاهد خدا را برین	که کافیست از جمله شاهدین
	ترا هم گرفتیم بر خود گواه	که فرد است گواهی بهر ما	

وکل من اطاع ممن ظهر واستتر وملائکة الله وجنوده وعبیده والله اکبر من کل شهید

وگر آنکه باشد ز فرمان بران	همه در آشکارا و هم در نهان	ملائک جنود و عبید اله	برین قول باید جمله گواه
	خدا اکبر است از همه شاهدان	که داناست او در دل و در زبان	

معاشر الناس ما تقولون فان الله یعلم کل صوت وخافیة کل نفس

همه گویید ای معشر مسلمین	که داناست واجب از قول تان	بحرف زبان و به راز نهان	جزا او دهد نیز در خوردتان

فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها

پس آنکس که گیرد ره سنت پیش   کند نیکوئی با خود از حق خویش   کسی کو ره گمرهی بسپرد   بلا بر تن و جان خویش آورد

وَمَنْ بَايَعَ فَاِنَّمَا يُبَايِعُ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ

کند آنکه بیعت بصدق و صفا   نمود او به بیعت بدست خدا   که بیعت بفرمان و بر بیعت او   بالا ازین دستها دست او

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَبَايِعُوا عَلِيًّا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ

پس ای معشر ناس از بهر حق   نمائید پرهیز از قهر حق   بدست علی دست بیعت نهید   که او را امارت خدای مجید

وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْاَئِمَّةَ كَلِمَةً بَاقِيَةً يُهْلِكُ اللّٰهُ مَنْ غَدَرَ وَيَرْحَمُ مَنْ وَفَا

وز ان پس حسن با حسین شهید   که هستند مانند نور مجید   دگر آن امامان به عز و بها   که باشند باقی بحکم الٰه

هلاکش کند کردگار مجیب   کسی کو بایشان بورزد فریب   کند رحم بر آنکه با او صفا   بیارد بجا راه و رسم وفا

وَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ الْاٰيَة مَعَاشِرَ النَّاسِ قُوْلُوا الَّذِيْ قُلْتُ لَكُمْ

کسی کو به بیعت شکست افکند   تن و جان خود را بخود بشکند   بگوئید ای معشر مردمان   ز بهر شما آنچه کردم بیان

وَسَلِّمُوْا عَلٰى عَلِيٍّ بِاِمْرَةِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَقُوْلُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا

نمائید بر ابن عمم سلام   که بر مؤمنین هست امیر امام   بگوئید فرمان حی قدیر   شنیدیم و گشتیم فرمان پذیر

غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ وَقُوْلُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ هَدَانَا لِهٰذَا

الهی بیامرز ما از کرم   که باشد بسوی تو رجوع ام   بگوئید حمد خدای سزاست   که آورد ما را باین ره راست

وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّ فَضَائِلَ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْطَالِبٍ عِنْدَ اللّٰهِ

نمی شد اگر رهنما آن مجیب   نمی یافتیم از هدایت نصیب   بدانید ای معشر مسلمین   که نزد خدای جهان آفرین

وَقَدْ اَنْزَلَهَا فِي الْقُرْاٰنِ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِيَهَا فِيْ مَقَامٍ وَاحِدٍ

علی را فضائل بود بیشمار   که ذکرش نمودست پروردگار   ز روی کرم در کتاب کریم   از ان بیش کامد بشمار فهم

بیک جا و یک مجلس یک مقام ... اگر و بیان آن فقره تمام

فمن اتاکم بهما وعرفهما فصدقوا

پس آنگه بیان فضل حیدر وعد ... شما را شناسا و دانا کند
نمایید تصدیق او را حقا ... بدانید آنرا ز حالش زیاد

معاشر الناس من یطع الله ورسوله وعلیا والائمة الذین ذکرتهم فقد فاز فوزا مبینا

بدانید ای معشر ناس نیز ... که هر کس اطاعت کند بی ستیز
خدا و رسول و علی را بجان ... دگر آن امامان که کردم بیان
رسد از خدا آنچه آن آفرین ... بفوزی که باشد بغایت مبین

معاشر الناس السابقون السابقون الی مبایعته وموالاته

بدانید ای معشر مردمان ... که آن سابقونند سبقت کنان
سوی بیعت ابن عمم علی ... که دانند او را امام و ولی

والتسلیم علیه بامرة المومنین اولئک الفائزون فی جنات النعیم

بیا لا ز اهل ایمان تمام ... نمایید از صدق بر وی سلام
بیابند فوز بغایت عظیم ... ز الطاف حق در بهشت نعیم

معاشر الناس قولوا ما یرضی الله عنکم من القول

بگویید ای معشر مردمان ... کلامی که پروردگار جهان
از آن قول راضی شود از شما ... بیک حرف باید این اجرا

فان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فلن یضروا الله شیئا

دگر نه بدانید ای مسلمین ... شما و همه اهل روی زمین
بگردید یکباره کافر اگر ... نیابد از آن هیچ حق را ضرر

اللهم اغفر للمومنین واغضب علی الکافرین

برآورد پس دست سوی سپهر ... بگفت ای خداوند عالم ز مهر
بکن مغفرت قسمت مومنان ... فرست از غضب قهر بر کافران

والحمد لله رب العالمین فناداه القوم نعم سمعنا واطعنا

سخن کرد پس ختم سالار دین ... بحمد و سپاس جهان آفرین
چو شد فارغ از خطبه خیر الانام ... بیکبارگی اهل ملت تمام

چه اصحاب پیغمبر چه انصار نیز چه اهل نفاق و چه اهل وفاق	چه از سابقین چه از لاحقین همه گروه با یکدگر اتفاق	چه شهری چه بدوی چه پیر بگفتند با صدق با صدق هم	ز حر و ز عبد و صغیر و کبیر شنیدیم گفتیم و کردیم فرمانبری

على امر الله وامر رسوله بقلوبنا والسنتنا وايدينا وقالوا

برامر خدا و رسول خدا	بدل با زبانها و با دستها	بیان بهر بیعت بدو دوق	نمودند اقرار با رسول و جماعت

على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى علي عليه السلام وصافقوا فكان اول
من صافق رسول الله الاول وثانيه وثالثه ورابعه وخامسه

پس اول ابابکر و آنگه عمر عمر و چو شد رشته انبیا که امروز را صبح کردی بکام	اتصال صحیح نمودند عثمان چنین گفت صدر الثنیر شدی رهنما اهل پیشوا امام	دگر بود سفیان گهر بود او زرو ... بیعت بجو علی هم ز شکر قسمش ...	که کردند بیعت بدو دوق مبارک مبارک ترا یا علی که از آخر کار آگاه بود

وباقي المهاجرين والانصار وباقي الناس من آخرهم على قدر منازلهم

و از اینان دگر سایر مسلمین	چه اصحاب پیغمبر چه انصار نیز	باندازه رتبه و قدر ...	الی هم بیفتند یک یک بپیش

الى ان صليت العشاء والعتمة في وقتها وواصلوا البيعة والمصافقة الى ثلث الليل

که از انبوه مردم نماز عشا	نمودند با عتمه یکجا ادا	به یکبارگی نیز تا ثلث شب	نمودند بیعت سران عرب

ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول كلما بايع فوج الحمد لله الذي فضلنا على جميع العالمين

شدی گفته هر دم نبی اهل بیت	با و دست داده و گفتی چنان	که حمد و سپاس خدا آنکه داد	بزرگی بما بر جمیع عباد

وصارت المصافقة سنة ورسما يستعملها من ليس له حق فيها

شد این رسم را سنتی اهل رشد	که دوری بیعت صحیح کنیها	ولیکن بر رسم بدعت عمل	نمودند بیجا گروه دغل

شام

قطعات تاریخ
بابت طبع خطبۂ غدیریہ

قطعہ ہذا من تصنیف لطیف خداوند نعمت اعلیحضرت امین الحرم نصیر الملۃ والدین معین العلماء والمومنین ملک الشعرا دی انریبل امیر اللہ ولہ سعید الملک سر راجہ محمد امیر حسن خانصاحب خان بہادر ممتاز جنگ کے سی آئی ای ایف سی یو المتخلص بہ حبیب و سحر والی ریاست عالیہ محمود آباد و متعلقی وغیرہ

ادام اللہ اقبالہ وضاعف اجلالہ

وھو ھذا

مطبوع ہو کیوں نہ خطبہ یوم غدیر — اللہ کا حکم ہے نبی کی تقریر
تاریخ حبیب سحر گفتار لکھو — ہے آیت الیوم کی چھاپی تفسیر

١٣١٤ھ

دیگر بسال عیسوی

ای زہے خطبۂ غدیریہ — نظم حال خم غدیر چھپا
ذکر شان نزول آیت ہے — وصف شاہ فلک سریر چھپا

مصطفیٰ سے جدا نہیں جو علیؑ | حال سلطان مع وزیر چھپا
شرح یا ایہا الرسول چھپی | مطلب خالق قدیر چھپا
ہے نمایاں نزول بلغ سے | امر خلاق بے نظیر چھپا
حکم خالق نہیں ہے تاکیدی | وفق نظم دار و گیر چھپا
اعتقاد اسمیں ہیں بقدر عقول | حال طفل جوان و پیر چھپا
فی الحقیقت یہ ہے حدیث نذیر | قول ہمسر بشیر چھپا
نہ سنے سنگدل ستائیں ہزار | ہو سکے بہتر کی یہ لکیر چھپا
گو چھپا قول اسکی تحریر چھپا | پر جو حق تھا وہی اخیر چھپا
جوہر تیغ طبع یا ذل سے ہے | حملۂ حیدری کا تیر چھپا
بہت اچھا چھپا تھا پہلے بھی | لیکن امسال بے نظیر چھپا

سال لکھا ای تجمل سحر مقال
دیکھو خطبۂ غدیر چھپا
١٨٩٦

دیگر قطعہ ہذا از نتائج طبع شاعر شیرین مقال نازک خیال سرامد روزگار عالیجناب میر تجمل حسین صاحب تخلص تجمل رئیس موضع کسہرو اضلاع بارہ بنکی ارشد تلامذہ جناب میر عباس صاحب ... و استاد حضرت وارا سمت علیہ مصطفیٰ آباد و منوچہر

با ہمہ بندہ علی آقاست ما | با ہمہ تابع علی متبوع باد
نار بر اعدا و باشد حرام | خلد بر اعدا و ممنوع باد

روز محشر پیش حق بر امر حق — منکران را عذر لا مسموع باد
هر که دارد پاس از حب علی — رشتهٔ امید آن مقطوع باد
هر که نخورد نعمت عشق علی — مائده اش از خوان سر الجوع باد
هر که شد از ذکر حیدر رو بداغ — خواه مجنون باد یا مصروع باد
هر کرا نبود بدل مهر علی — قہر حق بر جان او موقوع باد
حال خود از کس نگویم تا به بیست — حاجت ما از علی مرجوع باد
شنیده و اند خلق وقت واپسین — آخرم محمول بر موضوع باد
در پی حمد هم با مہاے پنجتن — با حواس خمسه ام مجموع باد
هر چه خواهم گویم از مدح علی — در نگارش خامه ام مرفوع باد
در نظم جوش باده خم غدیر — از شریعت جائز و مشروع باد
کم نویسم مدح و باشد مستنیر — رشحه از کلک ما ینبوع باد
در وصایت خطبهٔ یوم الغدیر — دوستان را نظم او مصنوع باد

از پئے تکمیل سال آن گوید سروش
خطبهٔ تکمیل دین مطبوع باد

دیگر از نتیجهٔ خیال و سخن بےمثال عالیجناب مولانا السید افضال حسین صاحب المتخلص بنجم رئیس قصبهٔ سیتاپور و ادیب و استاد مرشد زادگان جهولاپور شاگرد حضرت تجمل —

یہ خطبہ ہے مذکور یوم الغدیر	یہ معمول وقت ضرورت کا ہے

سراپا ہے تفسیر امرِ الٰہ
یہ باعث نبی کے مسرت کا ہے

یہ تفسیر ہے اتمام نعمت کا ہے
یہ مشعر خدا کی عنایت کا ہے

یہ مظہر ہے من کنت مولاہ کا
یہ مظہر کمال شریعت کا ہے

علی کی وصایت میں ہے حکم رب
نزول امین قرآنکی آیت کا ہے

خدا کو تھی منظور تکمیل دین
کہ اکملت جز اوس عبارت کا ہے

جو ذہن رسا ہو تو بلّغ کو دیکھ
کہ یہ امر شاہد بلاغت کا ہے

کہا یعصمک کے مضمون سے
خدا آپ ضامن حفاظت کا ہے

موافق ہے اس جانشینی سے شاہ
مخالف کو صدمہ خلافت کا ہے

وصی نبی غیر ہو کس طرح
یہ حق ہے تو شاہ ولایت کا ہے

بلا فصل حیدر وصی نبی ہے
نبوت سے یوں وصل امامت کا ہے

ریاست میں محمود آباد کے
عجب مطبع نو حکومت کا ہے

ہر اک کار پرداز دیندار ہے
یہ سب فیض آقائے نعمت کا ہے

چھپا یوں بہ تصحیح ما لا کلام
کہ بس خاتمہ اس پہ صحت کا ہے

لکھا خامۂ نجم نے سال طبع
یہ خطبہ علی کی وصایت کا ہے

۱۳۱۲ھ

دیگر از طبع گہربار یگانۂ روزگار شاعر خوش گفتار جناب منشی شیخ علی رضا صاحب المتخلص بہ رضا رئیس سیتاپور شاگرد حضرت تجمل —

اصل خطبہ ہے قول پیغمبر
بخدا حرف حرف اسکا خوب

عمر بے حوصلہ بہتر از بہتر | فارسی ترجمہ سراپا خوب
جو سنے نظم و نثر خطبہ کے | منہ سے بیساختہ کہے کیا خوب
ہے جو ذکر وصایت حیدرؑ | دیکھنا بہت ہے اسکو پڑھنا خوب
کیوں نہوتے علیؑ وصیِ نبیؐ | غیر تھا کون بہتر اچھا خوب
الغرض جو علیؑ کے رتبے ہیں | جانتا ہے خدا سے یکتا خوب
مصطفیٰؐ کی یہی خواہش دل تھی | بھائی ہوتا وصی تو ہوتا خوب
خود ہی یا ایہا الرسول کہا | جب خدا ہی علی کو سمجھا خوب
جو عقیدہ مرا ہے حیدرؑ سے | اوس سے واقف ہے حق تعالےٰ خوب
ولولہ کہہ رہا ہے صاف کہو | وقت کہتا ہے کچھ نہ کہنا خوب
مختصر حال طبع خطبہ کہو | اب یہی کام ہے تمہارا خوب
لکھدو گر حال آمر و کاتب | متن تاریخ میں یہ ہوگا خوب
کاغذ و کلک خوب خوب مداد | لکھنے والا لکھانے والا خوب
کہنے والا رضا ہے تاریخ | خطبۂ احمدی سے چھاپا خوب

۱۳۱۴ھ

ولہ

در صنعت ذو بحرین و ذو لسانین

ای خوشا حال علی روز غدیر | حبذا لطف خداوند مجید
فرخا سال و زہے طبع رضا | خطبۂ شاہ رسل طبع جدید

۱۳۱۴ھ

دیگر از کلام سخنور کامل و اکمل جناب میر محمد افضل صاحب فارغ

رباعی سیتاپور شاگرد جناب تجلی

جہان میں سب پہ وجاہت حیدر غدیر میں
آیا خدا کا حکم بنام رسول حق

فارغ ہوا وہ طبع پیمبر نے جو کہا
ہے خطبہ فصیح کلام رسول حق

۱۳۱۴ھ

دیگر از تصنیف شاعر خوش گفتار جناب میر منصب علی صاحب سندیلوی سر رشتہ دار سب جج لکھیم پور شاگرد جناب تجلی

غدیر خم میں حیدر کے لیے آیت ہوئی نازل
کیا اللہ نے جس سے مکمل دین احمد کا

بہ شعر اس قصیدہ مطبوع کی تاریخ یہ لکھو
وہی ہے حق میں ان کے اصل خطبہ محمد کا

۱۳۱۴ھ

دیگر از طبع گوہر بار شاعر شیرین گفتار جناب سید علی حسین صاحب فروغ سیتاپوری ملازم ریاست عالیہ محمود آباد شاگرد جناب تجلی

مرزا رفیع باذل کامل کی نظم میں
جو ترجمہ ہے خطبہ یوم الغدیر کا

مطبوع اس میں ہے کہ ارشاد ہوا
مصداق جسکا نام ہے لفظ امیر کا

محسن ہر حسین و حسن کا مطیع امر
آواہرا غلام جناب امیر کا

بیٹوں سمیت اسکو سلامت رکھے خدا
جبتک رہے یہ دور سپہر اثیر کا

یوں حجۃ الوداع سے رجعت کا ذکر
تھا آخری سفر یہ رسول کبیر کا

آیا نبی پہ آیہ یا ایہا الرسول
قطعی تھا جسمیں حکم خدائے قدیر کا

ما انزل الیک کی تبلیغ کیجیے
کیا خوف دشمنوں کے گروہ کثیر کا

اپنی جو نعمتیں تھیں وہ سب تمام کیں
کامل کیا ہے دین کبیر و صغیر کا

ظاہر کرو علی کی وصایت کو یا نبی
تا لوگ دیکھیں اوج شہ قلعہ گیر کا

تعمیل حکم خالق اکبر نبی نے کی
رتبہ بیاں کیا شہ گردوں سریر کا

منبر پہ جلوہ گر ہوئے سردار انبیا
دست نبی میں ہاتھ تھا کل کے امیر کا

خطبہ پڑھا زبان فصیح و بلیغ سے
مضمون تھا یہ قول بشیر و نذیر کا

ہیں اور علی ہوں ایک سوا پیمبری
رتبہ ہے جو مرا وہی میرے وزیر کا

بے فاصلہ خلیفہ برحق مرا یہ ہے
دعوی نہ مانیو کسی خوک و حمیر کا

کرنے کو بیعت آنے لگے مرد و زن تمام
سب ہاتھ چومتے تھے جناب امیر کا

تہا روز عید ملتا تہا ایک ایک سے گلے
بشاش رخ تہا یاور شہ قلعہ گیر کا

جلتے تھے دیکھ دیکھ کے اعدا کہ تہا و
جاہ و جلال شاہ سلیماں سریر کا

غم سے منافقوں کے رخ کا تہا رنگ فق
دل خون تہا ہر ایک شقی و شریر کا

طبع فروغ نے یہی لکھا سال طبع نو
خطبہ چھپا جناب رسول قدیر کا
۱۳۱۴ھ

دیگر من کلام فصاحت نظام ناظم اقلیم سخن سید مظفر حسین صاحب متخلص بہ
رئیس سیتاپور وکیل عدالت

حبذا خطبہ رسول مجید
پئے تکمیل شرع و دین ہدا

قول اتمم پہ سال طبع جدید
خطبہ احمدی و وحی خدا
۱۳۱۴ھ

دیگر

ازکلک گہر سلک شوخ یکتا سراہ مدح اطبا جناب حکیم سید
اعظم علی صاحب المتخلص بہ ذرہ لکھنوی شاگرد جناب اسیر طاب ثراہ یا علی مدد

وَهُوَ هٰذَا

ای زہی خطبۂ پر نور سے نبیؐ — سر بسر وحی خداوند جلیل
سال طبعش قلم ذرہ نوشت — یافتہ دین پیمبرؐ تکمیل
۱۳۱۴ھ

ولہ

بسال عیسوی

ہوا طبع وہ خطبۂ لاجواب — پڑھا جسکو احمدؐ نے روز غدیر
پئے عیسوی سال ای ذرہ لکھ — چھپا خطبۂ کامل و بے نظیر
۱۸۹۶ء

دیگر

از نتائج فکر دقیق سر دفتر تحقیق عالی خیال ذی کمال جناب شیخ محمد جان صاحب شاد پیر و مینر لکھنوی

بعد حمد خدا جو خطبہ میں — یوم اکملت دین کا حال چھپا
کلک قدرت نے یہ لکھی تاریخ — خطبۂ حملہ لا مثال چھپا
۱۳۱۳ھ

هو العلي

عليٌّ حبّه جُنّة
قسيم النار والجنّة
وصيّ المصطفى حقّاً
إمام الإنس والجِنّة

كتبه العبد المذنب محمد أمين عفي عنه